



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ آبان ۱۳۸۸

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

مصادف: ۱۲ ذی القعدة ۱۴۳۰

موضوع جزئی: امر دوم: اعتباریات

جلسه: ۲۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مسلك‌های رئیسی در باب اعتباری:

تا اینجا چند معنا برای اعتبار گفته شد و عرض شد که بعضی از این معانی، قطعا از محل بحث ما خارج است. ما بحثمان در بررسی معنای اعتبار در علم اصول است لذا با اعتباری که در فلسفه و معقول مطرح می‌شود کاری نداریم. گرچه در اطلاق کلمه اعتبار بعضا خلط صورت گرفته؛ مثلا گاهی کلمه اعتبار را اطلاق می‌کنند و مرادشان همان امور انتزاعیه است. به هر حال آنچه که از این معانی و اصطلاحات پنجگانه‌ای که برای اعتبار گفتیم مورد نظر ماست: دو معنای چهارم و پنجم می‌باشد؛ اگر از تفنناتی که در عبارات وجود دارد صرف نظر کنیم و به طور کلی بخواهیم مسلك‌هایی که در باب اعتبار هست را ذکر کنیم، می‌توانیم بگوییم در باب معنای اعتبار و امور اعتباریه دو مسلك رئیسی است و انظاری که در رابطه با معنای اعتباری وارده شده است همه به نوعی ناظر به این دو مسلك هستند:

مسلك اول:

امر اعتباری عبارت است از امری که تقرر و وجودش در عالم اعتبار است و این تقرر و ثبوت تنها به دست معتبر ایجاد می‌شود یعنی کسی که اعتبار او نافذ است - حالا این معتبر یا عرف است یا شرع و یا سلطان است - طبق این مسلك به واسطه اعتبار یک امری در عالم ایجاد می‌شود یعنی چیزی که قبلا نبوده تحقق پیدا می‌کند حالا آن امری که تحقق پیدا می‌کند اینطور نیست که یک عین خارجی باشد یا یک مابازاء خارجی داشته باشد، بلکه یک حقیقت و یک واقعیتی در عالم اعتبار بوسیله این اعتبار و به وسیله معتبر ایجاد می‌شود. حالا اسم آنرا بگذاریم عالم خارج عالم نفس الامر؛ به هر حال می‌گویند یک واقعیت و حقیقتی که قبلا نبوده با این کار ایجاد می‌شود.

طبق این مسلك در واقع امور اعتباریه یک حقایق واقعیه‌ای پشتشان نیست و هر چه هست به دست معتبر است، هر چه هست با کار معتبر ایجاد می‌شود. لذا محدودیتی در اعتبار و کیفیت اعتبار ندارند.

مسلك دوم:

اما مسلك دوم - که این هم به نوعی اعتبار اصولی است - همان معنایی است که عرض کردیم: به اینکه ما حد چیزی را به چیز دیگر اعطا کنیم. در این مسلك اعتبار عبارت است از صرف یک ادعا.

توضیح این مسلك - که مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم محقق اصفهانی به این مسلك معتقد هستند - این است که می‌گویند: در واقع اساس اعتبار به این معنا به استعاره مفاهیم نفس الامریه حقیقیه، با حدودشان برای انواع اعمال است. یعنی یک امور واقعی و حقیقی وجود دارند و ما این مفاهیم را به استعاره در مورد بعضی از کارها، حرکات و بعضی از متعلقات حرکات بکار می‌بریم. آن مفاهیم که مربوط به یک سری امور واقعیه هستند به یک غایت و هدفی بکار می‌روند. ما شبیه

آن غایت را برای این استعاره‌ای که بکار بردیم استفاده می‌کنیم. سه نمونه ذکر می‌کنند، ما که می‌گوییم حد یک چیزی را به چیز دیگر می‌دهیم یعنی چه؟ برای توضیح بیشتر این مطلب سه مثال می‌زنیم:

مثال اول:

مثلا اعتبار ریاست برای رئیس قوم، ما مثلا برای یک نفر به او اعتبار ریاست می‌کنیم و می‌گوییم تو رئیس قوم هستی. این اعتبار از یک مفهوم نفس الامر گرفته شده، آن مفهوم نفس الامر چیست؟ آن مفهوم نفس الامر عبارت است از نسبتی که سر به بدن دارد، همانطوری که سر نسبت به بدن جنبه ریاست و هدایت و جنبه تدبیر امور بدن و هدایت اعضای بدن به سوی وظایف خودشان را دارد، وقتی ما ریاست را برای فردی اعتبار می‌کنیم دقیقا همین کار را می‌کنیم یعنی یک سر برای جامعه در نظر می‌گیریم که این سر وظیفه هدایت و تدبیر اعضا را به سمت هدف و غایت خودش دارد؛ ما در اینجا حد یک چیزی را اعطا کردیم به چیز دیگر، به منظور رسیدن به هدف و غایت مطلوب زندگی؛ آنجا اگر سر برای بدن یک ریاستی داشت و هدایتگر بود هدفش این بود امور هدایت و تنظیم بشود ما همان هدف را در یک زندگی مطلوب خودمان دنبال می‌کنیم.

مثال دوم:

یا مثلا اعتبار مالکیت برای زید؛ می‌گویند این هم در واقع گرفته شده از یک مفهوم نفس الامر است، مثلا زید مالک آن چیزی است که حیازت کرده خانه دارد، کتابی دارد، یا لباسی دارد. ما که می‌گوییم زید مالک این شیء است در واقع داریم زید را در تصرف در این شیء مختص می‌کنیم یعنی اختصاص می‌دهیم زید را برای تصرف در این شیء که هر طور که بخواهد تصرف کند؛ معنای مالکیت این است. این اعتبار مالکیت برای زید نسبت به اشیاء برگرفته از یک مفهوم نفس الامر است که آن مفهوم نفس الامر عبارت است از اینکه یک مالک حقیقی در ملک خودش اینگونه است. مالک حقیقی مثل مالکیت نفس به قوای خودش، نفس انسانی مالک قوای خودش است؛ منظور از این مالکیت که نفس به نسبت به قوای خودش دارد این است که هر گونه بخواهد در آنها تصرف می‌کند. قوای نفسانی تحت سیطره و سلطه نفس است و این مالک حقیقی است - اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید؛ واجدیت، احاطه سلطنت - به هر حال این واجدیت و احاطه و سلطه برای نفس نسبت به قوای خودش هست. به همین قیاس، اعتبار مالکیت می‌کنیم برای اشیاء که او حیازت کرده است. پس این اعتبار هم برگرفته از یک مفهوم نفس الامر است.

مثال سوم:

یا مثلا اعتبار زوجیت؛ که می‌گوییم بین یک زن و مرد علقه زوجیت برقرار است. این اعتبار زوجیت بین دو نفر به این هدف است که در واقع اینها در آنچه به آن دو نفر و این مجموع مترتب می‌شود مشترک باشند. یعنی یک خصوصیتی پیدا می‌کنند و این در واقع برگرفته از یک مفهوم نفس الامر است؛ مثلا در مورد زوج عددی، دو عدد که با هم زوج هستند، زوج عددی چنین خصوصیتی دارند، اینجا این زوجیت برگرفته از آن مفهوم نفس الامر است و قس علی هذا بقیه مفاهیم و امور اعتباری.

پس طبق این مسلک در واقع با اخذ حد یک شیء و اعطاء آن به شیء دیگر اعتبار تحقق پیدا می‌کند، اعتبار یعنی اعطاء حد یک چیزی به یک شیء دیگر در عمل یعنی ما حد یک چیز را به چیز دیگر می‌دهیم و آن شیء دوم از جنس اعمال، افعال و وظایف عملیه است.

این دو مسلک رئیسی بود که بیان شد، این بیاناتی که عرض می‌کنم به این وضوح و کیفیتی که اینجا دسته بندی شده در جایی مشخص و منقح نشده، لذا برای پیگیری انظار این نکاتی را که عرض کردیم دقت کنید.

اشتراکات این دو مسلک:

وجه اشتراک این دو مسلک روشن است. مورد اول اشتراک بین آن دو عبارت است از: اینکه در هر دو در مساله اعتبار پای معتبر در میان است و دیگر اینکه اعتبار محتاج یک غرض عقلانی صحیح است، هم بنا بر مسلک اول و هم بنا بر مسلک دوم، اینطور نیست که اعتبار هیچ غرض عقلانی صحیحی بر او مترتب نشود. اینها اشتراکاتی است که بین این دو وجود دارد.

تفاوت‌های بین این دو مسلک:

اما بین این دو مسلک دو فرق اساسی فی الجمله وجود دارد والا تفاوت‌های جزئی تری بین مسلک اول و مسلک دوم هست.

تفاوت اول:

یکی از فرق‌های اساسی این دو مسلک این است که بنا بر مسلک اول امور، حقایق واقعیه و یک مفاهیم نفس الامریه‌ای پشتیبان امور اعتباریه نیست. اصلا ارتباط با یک مفهوم نفس الامری ندارد. البته غرض عقلانی صحیح در اعتبار هست اما اینطور نیست که این اعتبار متخذ از یک مفهوم نفس الامریه باشد، اما بنا بر مسلک دوم امور اعتباریه متخذ و برگرفته از یک مفهوم نفس الامری هستند چون می‌گویم اعطاء حد شیء لشیء یعنی یک حدی وجود دارد که ما این حد را اعطا می‌کنیم به یک چیز دیگر، بر اساس مناسبت‌هایی که در آنجا وجود دارد.

تفاوت دوم:

قبل از بیان تفاوت دوم لازم است اشاره کنیم که حتی در بین قائلین به مسلک اول مثل محقق عراقی و محقق نائینی که هر دو در زمره مسلک اول هستند با این حال یک تفاوت‌هایی بین انظار اینها هم در بعضی از جزئیات وجود دارد و ما صرف نظر از آن جزئیات فی الجمله عرض می‌کنیم که طبق نظر قائلین به مسلک اول به واسطه اعتبار برای امور اعتباریه یک نحوه تقرر و ثبوتی تحقق پیدا می‌کند یعنی یک چیزی در عالم ایجاد می‌شود وقتی مثلا اعتبار ملکیت فلان شخص برای فلان شیء می‌شود اینجا بواسطه این اعتبار - حالا یا از راه انشا است یا اخبار که ابزارش فرق نمی‌کند و دارای اثر نیست - چیزی تحقق پیدا می‌کند که قبلا در عالم نبوده، یک چیزی تحقق پیدا می‌کند که قبل از این نبود و البته آن چیز را نمی‌شود نشان داد و به آن اشاره کرد.

به عبارت ساده‌تر اینکه به هر حال یک چیزی که قبلا نبوده، بود می‌شود و لباس وجود و تحقق می‌پوشد. منتهی در عالم اعتبار - که در اینجا تعبیرات مختلف است و بعضی می‌گویند عالم اعتبار یا خارج یا نفس الامر که آنرا بعدا عرض می‌کنیم - اما طبق مسلک دوم وراء این ادعا چیزی نیست یعنی اینطور نیست که با اعتبار معتبر یک چیزی در عالم ایجاد بشود چون اینجا صرف ادعا است، ادعاء محض است و یک حقیقت ادعائیه است اینجا حد یک چیز را در چیز دیگر قرار می‌دهیم و ادعا می‌کنیم که این هم یک مصداق و موردی از مصادیق آن امر است - حال با توسعه‌ای که ممکن است در مفهوم نفس الامری بدهیم.

خلاصه:

پس دو فرق اساسی بین این دو مسلک وجود دارد که یکی این جهت بود که این مفاهیم یعنی امور اعتباریه در نفس الامر و در واقع یک مفهومی، یک شیء نفس الامری به عنوان پشتیبان این امور هست یا نیست؟ و دوم این که آیا بواسطه اعتبار چیزی در خارج ایجاد می شود یا نمی شود؟ این دو مسلک رئیسی و اساسی در مورد اعتباریات وجود دارد. البته در این دو مسلک عرض کردیم اختلاف تعابیر و انظار وجود دارد و همه حرفها یکسان نیست، اختلافات جزئی بین این دو هست اگر بخواهیم کسانی را از گروه اول نام ببریم محقق نائینی، محقق عراقی و از گروه دوم محقق اصفهانی و علامه طباطبائی و البته بعضی از حرفهای دیگر هم اینجا هست که شبیه یکی از این دو مسلک است و ملحق به آنها می شود و البته تفاوتهایی هم با آنها دارد.

بررسی فرمایشات قائلین به این دو مسلک:

قبل از اینکه بررسی کنیم واقعا از این دو مسلک کدام یک صحیح تر است و درست تر است بد نیست به کلمات اعیانی که این دو مسلک را اختیار کرده اند اشاره کنیم؛ حرفهای مرحوم محقق نائینی و محقق عراقی از یک طرف و سخنان مرحوم محقق اصفهانی و علامه از طرف دیگر را باید بررسی کنیم.

اساس فرمایش محقق اصفهانی و علامه طباطبائی:

ریشه و اساس حرفهای محقق اصفهانی و علامه طباطبائی همان حرفی است که سکاکی در باب استعاره گفته است. ایشان می گوید وقتی که می گوئیم «زید اسد» نمی خواهیم اسد را در معنای رجل شجاع بکار ببریم و نمی خواهیم بگوئیم اسد اینجا در رجل شجاع استعمال شده اگر مراد از اسد رجل شجاع باشد خوب اینکه لطفی ندارد و شما به جای اینکه بگوئید زید اسد بگوئید زید رجل شجاع، اگر این باشد که لطفی ندارد، شما نمی خواهید با زید اسد بگوئید زید مرد شجاعی است، بلکه می خواهید بگوئید زید شیر است منتهی به ادعا اینکه اسد علاوه بر مصداق حقیقی اش که آن حیوان واقعی در جنگل یک مصداق ادعایی هم دارد یعنی ادعا می کنیم یکی از مصادیق آن اسد این زید است یعنی توسعه ای در معنای اسد می دهیم، علاوه بر مصادیق حقیقی آن حیوان یک مصداق هم برای او درست می کنیم که این می شود مصداق ادعایی، اینجاست که استعاره و مجاز- البته ایشان فقط در باب استعاره می گویند- لطف پیدا می کند، لطافت استعاره در همین است. که البته بعد مرحوم صاحب وقایع الاذهان استاد امام (ره) و به تبعشان مرحوم امام آمده اند این را از استعاره فراتر برده اند و در همه مجازها قائل شده اند و حرف درستی هم هست. لطافت مجاز هم همین است که شما وقتی می گوئید زید اسد نمی خواهید بگوئید زید رجل شجاع است، نمی خواهید بگوئید زید مرد شجاعی است؛ اگر این باشد بین دو جمله زید اسد و زید رجل شجاع هیچ فرقی نمی کند، چه فرقی دارد بگوئید زید اسد - که اسد در اینجا به قرینه منظور رجل شجاع است- یا بگوئید زید رجل شجاع، چه فرقی می کند. باید استعاره و مجاز را اینطور معنا کرد که نمی خواهیم بگوئیم زید رجل شجاع است بلکه می خواهیم بگوئیم زید شیر است، اینجا است که هیبت و وقار این شخص در ذهن مخاطب اثر می گذارد. زید شیر است منتهی نه آن حیوان مفترس - که آن مصداق حقیقی شیر است - شیر یک مصداق ادعایی دیگری هم دارد که یکی از آنها این زید است. اینجا است که استعاره و مجاز لطافت پیدا می کند. اساس این سخن در باب استعاره

مربوط به مرحوم سکاکی است که بعداً توسعه پیدا کرده و در سایر مجازات بکار رفته و ریشه این اعتبار هم که اینجا مطرح شده با تفاوتی‌هایی که - البته بین نظر مرحوم علامه و نظر محقق اصفهانی هست - همان سخن درست است.

فرمایش محقق نائینی:

به هر حال ما باید بینیم که کلام بزرگان در این رابطه چیست و بعد به داوری در باره این دو مسلک بنشینیم و بینیم که حقیقت اعتبار مطابق کدام یک از این دو مسلک است. مرحوم محقق نائینی از کسانی است که نظرش به مسلک اول است. ایشان امور این عالم را به سه دسته تقسیم می‌کند.

دسته اول: بعضی از امور، امور حقیقیه هستند؛ اینها اموری هستند که در عالم تحقق دارند، اعم از اینکه این موجودات، مجرد باشند یا مادی، بالاخره یک وجود و تحقق دارند و این امور به عنوان امور حقیقیه شناخته می‌شوند.

دسته دوم: در مقابل اینها اموری داریم به نام امور اعتباریه، امور اعتباریه اموری هستند که تقرر و وجود آنها در عالم اعتبار است، لذا ثبات و تقررشان به دست معتبر است و معتبر است که اینها را ایجاد می‌کند و اینها در عالم اعتبار متصل و اصیل می‌باشند یعنی منشا اثر هستند به یک معنا در عالم اعتبار؛ همانطور که امور حقیقیه در عالم اعیان متصل اند، اینها در عالم اعتبار اصیل هستند منتهی تاصل امور اعتباریه به اعتبار است و تاصل موجودات حقیقی و امور حقیقیه به امور تکوینی است. این بیانی است که ایشان در امور اعتباریه دارند، در ادامه فرمایش‌شان می‌گویند امور اعتباریه در خارج تحقق دارند بر خلاف امور انتزاعیه، که اینها هیچ تحقق در خارج ندارند و تنها تحقق که برای انتزاعیات تصور می‌شود، برای منشا انتزاع اینها است. در ادامه ایشان یک مطلبی را ذکر می‌کند که این مطلب به نظر می‌رسد که با مبنای خود ایشان سازگار نباشد - بررسی اصل فرمایش ایشان و نظر ایشان در آینده خواهد آمد - اما یک قسمتی در ذیل کلامشان دارند که گفته‌اند: بعضی از امور اعتباریه از مراتب بعضی از امور حقیقیه‌اند. البته به صورت بل ممکن ان يقال گفته؛ که تعبیر ایشان این است: «بل ممکن ان يقال ان الملكية الاعتباریه من سنخ الملكية الحقیقه» امکان دارد که بگوییم ملکیت اعتباریه از سنخ ملکیت حقیقیه است. دلیلی هم که ذکر می‌کنند این است که حقیقت ملکیت عبارت است از احاطه و واجدیت و سلطنت بر یک چیز، این احاطه و واجدیت دارای یک مراتبی است. اعلا مراتب احاطه و واجدیت مربوط به خداوند است که خداوند یک احاطه و واجدیتی نسبت به آسمان و زمین و ما فیهما دارد، بعد می‌رسد به پایین‌ترین مرتبه که مراتب ملکیت اعتباریه است؛ یعنی ملکیت اعتباریه اضعف مراتب ملکیت است ولی از مراتب ملکیت حقیقیه به شمار می‌رود.^۱

این فرمایش مرحوم محقق نائینی - که عرض کردم صرف نظر از صحت اساس فرمایش ایشان و مسلک ایشان در باب اعتباریات - که بعداً توضیح‌اش خواهد آمد و بررسی می‌کنیم - خودش محل اشکال است. اینکه ما بگوییم ملکیت اعتباریه از مراتب ملکیت حقیقیه است صحیح نیست. ایشان خودشان بین امور اعتباریه و امور حقیقیه از نظر ماهیت و آثار فرق گذاشته‌اند و فرقهای مهمی هم گذاشته‌اند ولی چطور می‌شود دو چیزی که هم از حیث ماهیت و هم از حیث آثار مختلف‌اند، بتواند یکی از مراتب دیگری محسوب بشود، این یک اشکال روشنی است که در کلام محقق نائینی وجود دارد. علی‌ای حال صرف نظر از این اشکال اصل فرمایش مرحوم نائینی را بعد بررسی می‌کنیم.

۱. فوائد الاصول، ج ۴/۳۸۱

دسته سوم: در ادامه ایشان به بیان امور انتزاعیه می‌پردازند که گاهی از اوقات یک شیء نه تقرر در عالم اعتبار دارد و نه تحقق در عالم عین بلکه یک وجودی دارد که در حقیقت به انتزاع از منشا انتزاع است. بنفسه تقرری ندارد، بنفسه وجودی ندارد ولی منشا انتزاعی دارد که آن تقرر و تحقق دارد ولی خودش هیچ تقرری ندارد. حالا آن منشا انتزاع خودش می‌تواند از امور حقیقه باشد و می‌تواند از امور اعتباریه باشد.

مثالی که برای امر انتزاعی می‌زنند که منشا انتزاع یک امر حقیقی است، مساله علیت و معلولیت است می‌گوید شما در خارج علت و معلول دارید و یک چیزی خارجا علت شیء دیگر است، سبب تکوینی شیء دیگر است، از ملاحظه نسبت این دو شیء یک مفهومی را انتزاع می‌کنید به نام مفهوم علیت، پس علیت یک مفهوم انتزاعی است. که منشا انتزاع آن امور واقعیه‌اند یعنی دو شیء که یکی علت است و دیگری معلول.

و گاهی منشا انتزاع یک امر اعتباری است: مثل سببیت که منتزع است از عقد، عقدی که سبب قرار داده شده برای یک اثری؛ مثلا عقد بیع سبب قرار داده شد برای ملکیت و جواز تصرف. در کجا این عقد سبب ملکیت محسوب شده؟ در عالم اعتبار. اینطوری اعتبار شده که عقد سبب ملکیت باشد. شما از این امر اعتباری و اثرش انتزاع می‌کنید مفهوم سببیت را، اینجا منشا انتزاع یک امر اعتباری است.

به هر حال در مورد امور انتزاعیه مرحوم محقق نائینی می‌فرماید: اینها هیچ ما بازا ندارند و می‌فرماید لیس لها مابازاء فی الخارج در حالی که در امور اعتباریه می‌گفتند اینها در خارج تقرر دارند، حالا این انتزاع می‌خواهد از مقام ذات باشد یا از قیام یکی از مقولات تسعه به محل خودش که مثال اولی همان علیت و امکان وجوب است و مثال برای دومی فوقیت و تحتیت و امثال ذلک است. به هر حال ایشان با این بیان بین امور انتزاعیه و امور اعتباریه فرق گذاشته‌اند.

در اینکه محقق نائینی از قائلین به مسلک اول است تردیدی نیست، البته بعضی از کسانی هم که قائل به مسلک اول هستند به محقق نائینی در بعضی از نقاط کلامشان اشکال کرده‌اند از جمله همین مطلب که ایشان گفته‌اند که امور اعتباریه در خارج تحقق دارند. بعضی اشکال کرده‌اند این یعنی چه که شما می‌گویید امر اعتباری چیزی است که در خارج تحقق دارد؟ معنای اینکه در خارج تحقق دارند یعنی چه؟ و این فرقی که ایشان بین امور اعتباریه و امور انتزاعیه گذاشته‌اند فرق درستی نیست - به هر حال اشکالی که به بعضی از نقاط کلام ایشان دارند به این معنا نیست که خواسته باشند اصل مسلک ایشان را اشکال کنند بلکه به تعبیر و تفنناتی که در کلام ایشان هست اشکال دارند.

در جلسه آینده مسلک و فرمایش ایشان را بررسی می‌کنیم و بعد مسلک دوم و قائلین به این مسلک را بیان کنیم.